

محسن بزرگ مقام

سخنی با آقای کدیور (نقدی بر «باز خوانی نهضت حسینی»)

به اهتمام:

جمعی از دانشجویان دانشکده فنی

دانشگاه تهران

info@toraath.com

سخنی با آقای کدیور؛ نقدی بر «باز خوانی نهضت حسینی»

محسن بزرگ مقام

(با اندکی تغییرات جزئی)

متن سخنرانی دکتر محسن کدیور با عنوان «باز خوانی نهضت حسینی» در روزهای ۱۴ و ۱۵ اسفند سال ۸۴ در روزنامه شرق به چاپ رسید، در این سخنرانی با ارائه دو برداشت و الگوی شیعی اصیل و شیعی کلامی، فرصتی را پدید آورد تا آراء این منتقد تشیع، مورد نقد قرار گیرد.

در متن ذیل، رئوس مطالب با شماره‌گذاری معین شده که اشاره‌ای به اصل متن مقاله است و پیرامون آن تذکراتی ارائه می‌گردد. در صورتی که خوانندگان محترم به گفتار آقای دکتر کدیور نیز توجه داشته باشند، به راحتی موضوع مورد بحث را خواهند یافت. امیدوارم این متن و نقد، بابتی را بر روی علاقمندان به شناخت حقیقت تشیع باز نماید.

آنچه که در ذیل به عنوان نقد عرضه می‌گردد تنها درد دلی است با روشنفکر دینی عصر ما که در دفاع از تشیع، تنها نوعی خاص از تشیع و مساله «امامت اصیل زمینی» را وجه همت خود قرار داده است.

۱- مسائل یا مصائب حسینی ...

ایشان معتقدند در عصر حاضر طرح مسائل حسینی از اولویت برخوردار است، نه مصائب حسینی. در حالی که باید گفت: مسائل و مصائب حسینی امری قابل تفکیک از یکدیگر نیستند، بسیار به‌جا خواهد بود که با درک مسائل حسینی به مصائب حسینی توجه شود و بالعکس، مسائل حسینی و مصائب حسینی هریک با دیگری وابستگی دارد و مساوق یکدیگر هستند، نه آنکه در حمایت از یکی آن دیگری فدا شود.

۲- هدف از قیام امام حسین: انا ادعوکم الی کتاب الله و سنت نبیه ...

آقای دکتر کدیور اشاره کرده‌اند که حضرت حسین بن علی (علیه‌السلام) در کربلا مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر فرا خواند، ای کاش آن‌گونه نباشیم که بخواهیم تنها برای گریاندن امت، از «بی‌توجهی به کتاب و سنت» سخن بگوئیم، اما از اصل «بی‌وفائی بر کتاب و سنت» و معرفی عاملان آن، خودداری نمائیم.

از «ستم بر کتاب خدا و سنت پیامبر» سخن گفته شده، بسیار خوب، اما راستی چه کسی بر کتاب خدا و بر پیامبر خدا و سنت مطلوب او ستم روا داشت؟ آن‌کس که در همان آغاز راه، حکم کتاب و سنت پیامبر را زیر پا گذاشت کیست؟

درست است که علی (علیه‌السلام) را اعلم و افضل و برتر امت پیامبر معرفی می‌نمایند، اما چرا کسانی که این افضلیت و اعلمیت را نادیده گرفته و بر اسلام پوستین وارونه پوشاندند معرفی نمی‌نمایند؟

۳- استحاله دین بعد از پیامبر (۵۰ سال بعد از پیامبر)

سخن از استحاله دین به میان آمده! اما ای کاش با نگاهی دقیق‌تر به تاریخ اسلام، تاریخ استحاله دین را دقیق‌تر مورد بررسی قرار می‌گرفت! کدام اصل از اصول دین استحاله شد؟ استحاله‌کنندگان چه کسانی بودند؟ بی‌شک آقای کدیور که امام حسین (علیه‌السلام) را به‌عنوان الگوئی الهی برای خود پذیرفته‌اند، به واسطه داشتن درد دین و عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی، شایسته‌ترین فردی هستند که از کسانی که بر دینی که ظلم رانده شده و در جامعه‌ای که حق عدالت مجسم الهی در آن زیر پا نهاده شده سخن بگویند و چهره ظالمان و مظلومان این تاریخ را بعد از هزاران سال برملا سازند.

شکی نیست که بر تشیع به واسطه «استحاله مفاهیم و معانی» آن ستم رفته است، اما آیا «ستم بر دین» همچون «استحاله مفاهیم» از کلیت و اولویت برخوردار نیست تا از آن هم سخن به میان آید؟ خوب بود در گوشه‌ای از این احساس عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی و دین‌خواهی، چهره استحاله‌کنندگان اصول کلی و اولیه دین، آنان که کتاب خدا و سنت پیامبرش را نادیده گرفتند نیز معرفی می‌شدند! از استحاله مفاهیم و معانی در

تشیع سخن‌ها رانده شده، بی‌آنکه از وقوع استحاله در مفاهیم و معانی دین مانند امامت و خلافت نه ۵۰ سال بعد از پیامبر که از لحظه رحلت پیامبر، سخنی به میان آید!

۴- امامت: ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی، دین‌خواهی

آقای کدیور فرموده‌اند: «امامت یعنی ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی و دین‌خواهی»، اما چرا هیچ اسمی و رسمی از ظلم‌کنندگان به حقوق پیامبر و اهل بیت در سخن ایشان نیست؟ و چرا هیچ تصویری از ظلم‌های واقع شده بر علی و اهل بیت او (علیهم‌السلام) ارائه نکرده‌اند؟ آیا این الگوپذیری از حسین (علیه‌السلام) کامل است؟ اگر حسین بن علی الگوئی راستین در نگاه ما باشد، از این الگو برای ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی و دین‌خواهی، باید بهره جست، تا با تبعیت از این الگو در رتبه‌ی پیروان امامت آنان قرار گیریم.

۵- تحول در معنای امام و امامت از قرن اول تا امروز (تاکید، تغلیظ، تخفیف، تضعیف)

آقای کدیور از مراحل چهارگانه «تاکید و تغلیظ و تخفیف و تضعیف» در مسیر تحول معنای امامت و امام نام برده‌اند. بی‌شک از دیدگاه مخالفان تشیع، بزرگ‌ترین جرم شیعیان راستین «تاکید» بر امامت منصوب و منصوص الهی است، و بزرگ‌ترین جرم شیعیان کج‌فهم نیز «تغلیظ» در عقیده امامت است که موجب غلو در مساله امامت معصومین گردید.

اما نباید فراموش کرد که بزرگ‌ترین خیانت برخی از دوست و دشمن، «تخفیف و تضعیف» عمدی نسبت به مقام امامت بوده، تا عملکرد ظالمانه و دین‌گریزانه و عدالت‌گریزانه برخی حاکمان توجیه گردد.

۶- تغلیظ یعنی نوعی تقدیس در حوزه امامت، حال آنکه در قرون اولیه اثر کمتری از آن یافت می‌شود.

بر اساس قرائت آقای کدیور، تقدیس در حوزه امامت، تغلیظ خوانده می‌شود. آیا این تقدیس نیست که ایشان را بر آن داشته تا از چهره این کلمه، زنگار تضعیف و تخفیف را بزدايند؟ هر مومنی نسبت به جهات ایمانی خود اموری را مقدس می‌داند. این صرف تقدیس معتقدات نیست که آن‌ها را قابل نقد می‌نماید، بلکه تقدیس غیر منطبق با عقل و خرد و مبانی انسانی است که یک تقدیس را قابل نقد می‌نماید.

نکته دیگر آن که اگر «تغلیظ» نوعی تقدیس است، «تضعیف» نیز آرزوی همسانی با امر مقدس است. اما چه کسانی در حوزه دین اسلام، مقام و منزلت خود را تغلیظ و شان پیامبری و خلافت را تضعیف کرده و باب تغلیظ غیر منطقی و غیر منطبق با اصول و تضعیف را در حوزه دینداری اسلامی گشودند؟ چه کسی خطاب به پیامبر در امر وصیت (هرچه می‌خواست باشد)، نسبت «ان المرء لیهجر» را صادر کرد؟ و چه کسی خود را مانند پیامبر صاحب اجتهاد در امر دین معرفی کرد؟

آنان که بر علی و اولاد او علیهم السلام در امر امامت - با همه اعلیت و افضلیت که آقای کدیور به آن اقرار و اعتراف دارند - ظلم روا داشتند، چه کسانی بودند؟ معرفی آنان «تغلیظ» است یا «تضعیف»؟ تغلیظ چه عقیده و تضعیف چه عقیده‌ای؟

۷- تشیع، قرائت علوی از اسلام نبوی است و برداشت علی عادلانه‌تر، عالمانه‌تر، عارفانه‌تر از دیگر قرائت‌هاست.

اگر متکلمان شیعی چنین ادعا کنند، آیا مفسران مخالف، دست از آنان بر میدارند؟ و آنان را متهم به «تغلیظ و تضعیف» امامت و دین نمی‌نمایند؟

این کدام عدالت و ظلم‌ستیزی است که سخنان محترم را به چنین مقایسه‌ای واداشته که «برداشت علی عادلانه‌تر و عالمانه‌تر و عارفانه‌تر از دیگر قرائت‌هاست»؟ در این مقایسه کدام یک از جهات وجودی علی

(علیه‌السلام) با دیگران مقایسه شده است؟ علم علی؟ عدالت علی؟ عرفان علی؟ کدام یک از جهات وجودی علی با دیگران قابل مقایسه است؟ مقایسه میان دو نفر، در اموری شایسته است که دو طرف از یک سنخیت وجودی و رفتاری و ایمانی برخوردار باشند؟! با مراجعه به خطبه دوم نهج البلاغه می‌بینیم که حضرت می‌فرماید: «... لا یقاس بآل محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) من هذه الامه احدٌ...». هیچ کس از این امت با خاندان رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مقایسه نگردد.

همچنین برای این مقایسه، امیرالمومنین (علیه‌السلام) در کنار کدام یک از مخالفانش قرار گرفته؟ خاطر کدامین عادل و عالم و عارف با این مقایسه شاد می‌گردد؟

۸- امروزه در محافل دینی تاکید بر جنبه «فرا بشری ائمه» است که سرشت و خاک آنها را از دیگر مردم متفاوت می‌داند.

اگر چه این ادعا که: «در محافل دینی تاکید بر جنبه فرا بشری ائمه است»، جای تامل بسیار دارد. اما بر کسی نیز پوشیده نیست که هر کس حق دارد به امر قابل تقدیس خود توجه نماید و از آن سخن بگوید. کسی نمی‌تواند دیگران را در میزان توجه به مسائل محکوم نماید و یا برایشان خرده بگیرد.

اگرچه بسیار منطقی و شایسته است که در نگاه به «منزلت زمینی و آسمانی» پیامبر و جانشینان برحقش (علیهم‌السلام)، همه‌جانبه‌نگر باشیم و «نگاه آسمانی» به آنها، ما را از «نگاه زمینی» به آنها باز ندارد و همچنین نگاه به منزلت زمینی آنها، ما را از نگاه به منزلت آسمانی آنها غافل نسازد.

ایراد عمده در نگاه به «فضائل زمینی» و یا «فضائل آسمانی» اولیاء خدا نیست، بلکه ایراد در این است که فضائلی خود ساخته به آنها نسبت دهیم و یا اعتقاد به یکی را ضرورتاً با انکار آن دیگری همراه کنیم.

۹- این عقائد در قرن اول و دوم نبود. متون معتبر همواره بر بشر بودن ائمه تاکید دارند متون معتبر بر افضلیت علمی، بصیرت، تهذیب، پاکی نفس و عقل درایتی نه عقل روایتی تاکید دارند. یاد نداریم که ائمه (امام علی و امام حسین (علیهما السلام)) برای معرفی خود بر جنبه‌های فرا بشری استناد کنند (نهج البلاغه، صحیفه و متون معتبر دینی).

به نظر نمی‌رسد که آقای دکتر کدیور چگونگی سیر تالیف و تدوین کتب حدیث را نداند. نه سخنان امام علی و حضرت سجاد (علیهما السلام)، منحصر به نهج البلاغه و صحیفه سجادیه است و نه «متون معتبر دینی» مبهم و ناشناخته‌اند که معرفی نشوند! شایسته بود لااقل برخی از کتب معتبر قرن اول و دوم را معرفی می‌کردند تا سابقه و ریشه این عقائد در آن‌ها مورد تحقیق قرار گیرد.

راستی با همه افضلیت علمی و بصیرت و تهذیب و پاکی نفس و عقل و درایتی که ائمه معصومین (علیهم السلام) داشتند، چه سرنوشتی نصیبشان گردید؟ با آن‌ها چه گونه رفتار کردند؟ امامان معصوم که خود در قرن اول و دوم می‌زیستند، از چه درجه احترام و توجه و اعتماد علمی و اجتماعی و سیاسی و قانونی در جامعه خود برخوردار بودند؟ کدام‌یک از آنان را در منصب و جایگاه شایسته شان قرار دادند؟ انشاء الله که دیگر سخن گفتن از این حقائق، شامل اتهام «تغلیظ و استحاله و یا تضعیف» نباشد.

۱۰- من جائی ندیده‌ام که امام حسین در پاسخ این سؤال مهم که امام کیست؟ گفته باشد: الامام هو المنصوب من الله، الامام هو المنصوص من قبل رسول الله، الامام هو المعصوم، الامام هو العالم بالغیب (مربع امامت کلامی: عصمت، علم غیب، نصب الهی، نص از جانب پیامبر) چهار نکته‌ای که متکلمان از قرن سوم و چهارم به بعد گفته‌اند.

منطق شیعیان براین آیه قرار دارد: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم». اگر اولی الامر همان امام مورد بحث باشد، آیا از آن «نصب من الله» به دست نمی‌آید؟ آیا از این هم‌ردیفی و هم‌ترازی، ضرورت عصمت استنباط نمی‌گردد؟ آیا واقعه غدیری در تاریخ بر پا نشد؟ آیا در این واقعه، معرفی و نصبی در مساله امامت علی و اولاد ایشان (علیهم السلام) توسط پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) انجام نگردید؟ و از مساله عصمت و علم الهی ائمه، سخنی به میان نیامد؟

به راستی اگر ما در زمان پیامبر و علی (علیهما السلام) بودیم، چه می‌کردیم؟ اگر شبانه فاطمه و حسنین (علیهم السلام) به در خانه ما می‌آمدند و حق ولایت علی (علیه السلام) را - که در غدیر با آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک» آغاز و با آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» تکمیل گردید- به ما یادآوری می‌کردند، چه می‌کردیم؟ ادعای آسمانی بودن منزلت پیامبر و علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) سر جای خود محفوظ، با جایگاه زمینی آنها چه می‌کردیم؟

راستی هیچگاه خود را در غدیر دیده‌ایم؟ آنان را که در صفوف مقدم تاریخ قرار داشتند تا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) تبریک بگویند و با او بیعت ظاهری کنند، اما در اولین فرصت با آنها عهدشکنی کنند، دیده‌ایم؟

گیریم که اهل بیت (علیه السلام) هیچ فضیلت آسمانی نداشته باشند، با فضیلت زمینی آنها چه کرده‌ایم؟ از کدام فضیلت زمینی آنها و ستم وارده بر آنها سخن گفته‌ایم؟ خانه نشینی علی؟ هجوم به خانه علی؟ ضرب و شتم فاطمه همسر علی؟ و ... کدام تزییع حق از فاطمه و علی و اولاد علی (علیهم السلام)، جان ما را به درد آورده؟ کدام رنج علی و فاطمه سینه ما را از درد به هم فشرده است؟

وقتی جامعه‌ای با ارزش‌های زمینی علی و فاطمه و اولاد آنها (علیهم السلام) چنین می‌کنند، از کدام عدالت و علم و دین‌پروری سخن می‌گویند؟ این سخن و مقایسه که علی عادل‌تر و عالم‌تر است، در جایی قابل فرض است که دو عدالت و دو علم با یکدیگر مقایسه گردند! آیا چنین مقایسه‌ای از نظر شما موضوعیت دارد؟

۱۱- این مفاهیم در قرون اولیه از زبان امامان کمتر گفته شده است. متون معتبر در قرون اولیه ناظر بر هدایت به راه خدا، اقامه دین، حقوق مردم بوده است.

معلوم نیست که دلیل گوینده محترم بر این‌که، این مفاهیم در قرون اولیه از زبان امامان (علیهم السلام)

کمتر گفته شده، جز همان ادعا که «من جایی ندیده‌ام» چیست؟ و منظورشان از قرون اولیه کدام قرن است؟

آنچه که در طی قرن اول و دوم وسیله ائمه (علیهم‌السلام) گفته شده در طی اواخر قرن دوم و سوم نشر پیدا کرده، بنابراین اگر حجیت صحت مطالب، تنها نشر گسترده آنها در قرن اول و دوم باشد، باید بسیاری از معارف دین را کنار گذاشت! اما اگر بپذیریم میان مطالب گفته شده تا نشر گسترده آنها فاصله زمانی وجود دارد، دیگر این ادعا که این مفاهیم در قرون اولیه از زبان امامان کمتر گفته شده مطابق با واقع نخواهد بود. راستی این حجم گسترده از روایت در بیان فضائل آسمانی و زمینی اولیاء الهی که از طرف پیامبر و حضرت علی (علیهما‌السلام) نقل شده، در هیچ کتاب معتبر دیده نشده است؟!

از طرف دیگر، سکوت متون معتبر قرون اولیه در باره برخی مسائل (بفرض قبول) دلیل بی‌اعتباری متون معتبر ثانویه نمی‌تواند باشد! این مانند آن است که احکام الهی قرآن که در مدینه نازل شده به علت عدم سابقه در مکه، غیر معتبر معرفی شود.

اگر در قرن اول و از آغاز نزول وحی، هیچ متن معتبری جز قرآن باقی نمانده باشد، با آیات: «انما ولیکم الله...»، «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...»، «لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی»، «انا اعطیناک الکوثر»، «فاسئلوا اهل الذکر»، «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک» و «الیوم اکملت لکم دینکم» و صدها آیه دیگر از قرآن چه باید کرد؟

۱۲- امام نیست مگر عامل بالکتاب، الاخذ بالقسط، الدائن بالحق، والحاسبین نفسه علی ذات الله ... این صفاتی است قابل تعمیم که هر مسلمانی می‌تواند از خود بروز دهد ... اسوه بودن زمانی است که سنخیت و تشابهی بین امام و ماموم ممکن باشد، این مشابهت در امکان رسیدن به مرتبه امام برای مامومین است.

این که امامت را به «عامل بودن بر کتاب»، «اخذ قسط» و «برپا دارنده حق» و «محاسب بر نفس» معرفی کرده‌اند بسیار به‌جاست، اما اولاً: آیا این تعریف از امام و امامت، تام است؟ امامت حد و حدود دیگری ندارد؟ ثانیاً: آیا در میان مدعیان بر امامت و جانشینی پیامبر کسی هست که این چهار وصف را به نمایش گذاشته باشد؟ ثالثاً: آیا هیچ‌یک از مدعیان (حداقل مدعیان اولیه) امامت حاضر بود که خود را فاقد این چهار

معیار بدانند؟ اما آیا آنان این شرایط را داشتند؟ انکار وجود این شرایط در آنها، تغلیظ امامت مورد نظر سخنران نیست؟

۱۳- شاخص امامت روز اول چیز دیگر بود و امروز چیز دیگر شده است، در آغاز «بحث قرآن، عدالت، حق‌مداری و تهذیب نفس» بود به تدریج به «نصب، نص، عصمت و علم غیب» تحول یافت. آیا علم غیب شرط امامت است یا نه؟

اولاً: شاخص‌های چهارگانه شما یعنی «قرآن و عدالت و حق‌مداری و تهذیب نفس» آن‌چنان سهل الوصول و یا مبهم است که تمامی حاکمان بر جامعه مسلمین در طول ۱۴ قرن گذشته را (به استثناء موارد خاص که خود اقرار کرده‌اند) - بنا بر ادعای خودشان - در بر می‌گیرد! کدام یک از آنان مدعی این شاخص‌ها نبودند؟

آقای دکتر کدیور که با تاریخ سروکار داشته‌اند و در تحلیل تاریخی نیز از آگاهی کافی برخوردارند، آیا می‌توانند حداقل تا آغاز عصر غیبت، یک «امام المسلمینی» را که بر جامعه حکومت کرده معرفی نمایند که به قرآن‌ناشناسی و بی‌عدالتی و حق‌گریزی و فرار از تهذیب نفس خود اقرار و اعتراف کرده باشد؟!

اگر شرایط معرفی ایشان در مساله امامت، از این گستردگی برخوردار باشد، آیا واقعا می‌توان الگوی راستین امامت را شناخت؟ اگر از روز نخست نصب و نص و عصمت و علم غیب الهی شاخص نبود، بحث علی و فاطمه و اولاد علی (علیهم‌السلام) و یاران علی با اهل سقیفه و بعدها با دیگران بر سر چه بود؟

اگر امامت مورد بحث، تنها همان حاکمیت ظاهری بر مسلمین باشد، چگونه علی و اولاد علی (علیهم‌السلام) می‌توانند حقانیت خود را در اعلامیت و افضلیت و عدلیت اثبات نمایند؟ با این مبنا، در عصر حضور ائمه (علیهم‌السلام)، مسلمین نیز با حمایت خود نشان دادند که چه کسانی را اعدل و افضل و اعلم می‌دانند!

ثانیاً: اگر معنای امامت، امری برتر از حاکمیت ظاهری باشد، این معیارهای چهارگانه مشکل را حل خواهد نمود یا معیارهای چهارگانه نصب و نص و عصمت و علم غیب چاره ساز است؟ آیا برای شناخت معیارها نیز باید در انتظار رای مردم باشیم؟ آیا این امور امامت و خلافت الهی با رای اثبات‌پذیر است؟

هر کس هرگونه که دلش بخواهد می‌تواند مدعی امامت باشد و بر جامعه حکومت کند، اما حق ندارد هر ملاک و معیاری را معیار دین معرفی نماید. ممکن است مشکل برخی تنها دست‌یابی به حاکمیت بر جامعه باشد، بر این اساس تلاش نماید تا حاکمیت ظاهری خود را اعمال نماید، اما نمی‌تواند ادعا نماید معیار امامت مورد نظر دین تنها همین است که در حاکم کردن من موثر بوده است!

«طرح تقلیلی و تنزلی» آقای کدیور در معیار امامت از «نص و نصب و عصمت و علم الهی» به «قرآن و عدالت و حق‌مداری و تهذیب نفس»، می‌تواند هر طالب قدرتی را در دست‌یابی به حکومت ظاهری یاری نماید، اما هرگز نمی‌تواند مانع سودجویان در دست‌یابی به حکومت ظاهری گردد.

تقلیل و تنزل معیار امامت الهی، از «علم و عصمت الهی و نصب و نص الهی» به «قرآن و عدالت و حق‌مداری و تهذیب نفس»، از ناحیه هرکس که باشد (چه خیرخواهان هدایت اجتماعی و چه بدخواهان و سلطه‌طلبان بر جامعه) به هر حال امری غیرعادلانه بر اساس حکم عقل، غیر عقلانی بر اساس اصول دین، غیرمنصفانه بر اساس اخلاق فردی و اجتماعی است.

آنان که «لولا علی لهلك...» گفتند، اگر عادل و عالم و حق‌مدار بوده و نفس تهذیب شده می‌داشتند، دیگر این‌همه صحنه‌سازی‌های سیاسی و اجتماعی برای در دست داشتن جریان حکومت از خود اعمال نمی‌کردند! از کدام عدالت، از کدام علم، از کدام تهذیب نفس و از کدام حق‌مداری سخن می‌گوئیم؟

۱۴- امامت مطرح در متون دینی که از اواخر قرن دوم آغاز شده با مساله تقدیس شرقی در بیان فضائل و مناقب امامان همراه بوده که نهی ائمه از این تقدیس: «ما این که شما می‌گوئید نیستیم» را به‌همراه داشته است.

ای کاش ابتدا گفته‌های غالیان مورد بحث قرار می‌گرفت تا آن‌گاه سخن امامان (علیهم‌السلام) که از خود دفاع کرده‌اند، معنا پیدا می‌کرد. با این بیان مبهم در معرفی غالیان و منطق و مدعای آنان و آن‌گاه بیان

امامان در رد غالیان، می‌توان هر سخنی را در خصوص مقام معرفی و اعتقاد امام (دائر بر نص و نصب و عصمت و علم غیب) سخنی غلوآمیز دانست که «ما این که شما می‌گوئید نیستیم»!

اگر بخواهیم دیدگاه مخالفان تشیع را نیز منظور نظر داشته باشیم، آنگاه هر نوع ستایش، هر چند با لفظ افضلیت و اعلییت و اعدلیت و امثال این‌ها باشد، غلو تلقی می‌شود، همان‌گونه که در اکثر کتب مخالفان تشیع افضلیت به ترتیب شرائط حاکم از آن چهار خلیفه‌ای است که حاکم گردیدند و از دیدگاه مخالفان، اعتقاد به افضلیت علی (علیه‌السلام)، غلو تلقی شده است.

۱۵- در بیان چگونگی پیدایش و گسترش عقیده بر غلو و بعدها تفویض در میان شیعیان گفته‌اند: متکلم رسمی قرن چهارم و پنجم به بعد می‌گوید: «اصلا بحث تفویض امر دین و دنیا به ائمه از بدیهیات اولیه مذهب تشیع است...». این معالم دین است که استحاله و تغلیظ شد!

سئوالی در اینجا می‌توان مطرح کرد که: آیا امر دین و دنیای مسلمین در حیات پیامبر بر عهده پیامبر نگذاشته شده بود؟ و آیا این امر بعد از رسول خدا نمی‌بایست تداوم یابد؟ آیا آن‌کس که باید پس از پیامبر به حسب آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» عهده‌دار امور مسلمین باشد، منزلت و مقام اولی الامر را نباید دارا باشد؟ آیا جائز است کسی را که معتقد بر این امر است، قائل به تفویض و از مفوضه بخوانیم؟ و آیا قبول تفویض امر حکومت به فرد منصوب و منصوص، خارج از حکم دین است یا داخل در آن؟
اولا: اگر بگوئیم امر دین و دنیای مردم بر عهده پیامبر قرار نگرفته، دور از حکم خدا نظر داده‌ایم، و دستورات فراوان بر اطاعت از رسول مخالف این ادعا خواهد بود.

ثانیا: اگر بگوئیم امر دین و دنیای مردم بر عهده پیامبر بوده، اما بر غیر پیامبر واگذار نشده و یا به غیر پیامبر نمی‌رسد، امر نبوت را امری عبث تلقی کرده‌ایم.

ثالثا: اگر بگوئیم بر عهده غیر پیامبر هم نهاده شده است، این آغاز راهی است که شما آن را تفویض می‌خوانید.

رابعاً: اگر ادعا شود که امر رهبری مردم بدون شرط بر غیر پیامبر نهاده شده باشد، مجدداً دچار رفتار غیر معقول و عبث خواهیم شد.

خامساً: اگر بر عهده غیر با شرائط معین واگذار شده باشد، مجدداً به حوزه تفویض بازگشته و این بار با اشکال غالی، میانه‌رو، کندرو و تشیع کلامی و امثال این‌ها روبرو خواهیم بود! و واقعا جای شگفتی دارد که همه این معیارها در غلو و خروج از حدود کتاب خدا از طرف شیعیان رخ می‌دهد و سیل انتقادات فقط بر آنان وارد است.

واقعا که انسان از این نوع عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی در شیفتگان عدالت و آگاهی، به شگفتی می‌افتد که فریاد «تظلم خواهی» غلو، و دعوت به کتاب و سنت «تشیع کلامی» لقب می‌گیرد.

۱۶- یکی از ویژگی‌های علمای قائل به تفویض کم گذاشتن حق وحی است.

آنان که از آغاز در «حق وحی» کم گذاشتند، چه کسانی بودند؟ و روزی که کلام الهی در مساله «اولی الامر» و «ابلاغ ولایت و وصایت» و امثال این‌ها نادیده گرفته شد چه روزی بود؟ آیا دفاع از کتاب خدا در رعایت عالی‌ترین مقام الهی جامعه، و حقوق مردم در ارتباط با آن، تفویض است؟

آیا اعتقاد به صلاحیت لازم و کافی داشتن در مقام «ولایت امر» بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر و اعتقاد بر علم الهی و عصمت داشتن «ولی امر»، تفویض است؟! آیا صحیح است که کسی به آقای کدیور که به لزوم حداقل صلاحیت - با معیار خودشان - برای ولی امر معتقدند، بگوید: «تفویضی هستید»؟!

طبق گفته آقای دکتر کدیور، علمای قائل به تفویض - البته در نظر ایشان - در معرفی ولی امر حسب کتاب خدا، کم گذاشتند! چه خوب بود خودشان، چهره امام افضل و اعلم و عادل را از کتاب خدا می‌نمایاندند و از رنج جامعه، در یافتن الگوی راستین می‌کاستند، و به اصطلاح به جای روش نفی از روش اثبات وارد می‌شدند.

۱۷- چگونه ممکن است همه اختیارات پیامبر با داشتن وحی، به ائمه بدون داشتن وحی، تفویض شود؟

فکر نمی‌کنم آقای دکتر کدیور اقسام وحی را که بر موجودات مختلف نازل می‌شود، شناسند: «اوحینا الی النحل، اوحینا الی ام موسی، اوحینا الی الحواریین و...» اعطاء وحی و علم الهی، لزوماً توأم با وحی نبوی نیست. و شرط امامت و داشتن ولایت الهی بر مردم نیز ضرورتاً توأم با وحی نبوی نیست، امام می‌تواند بدون داشتن مقام نبوت با وحی الهی سروکار داشته باشد.

این گفته‌ی ایشان درباره‌ی کسانی که هیچ‌گونه رابطه‌ای با وحی ندارند، کاملاً درست و به‌جاست؛ اما اگر بهره‌مندی غیر انبیاء از علم اعطائی الهی، مورد قبول شما باشد، اشکال‌شان دیگر معنا نخواهد داشت.

آیه قرآن می‌فرماید: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، اگر این «علم الكتاب» همان باشد که سخنران محترم آن را «علم به قرآن» می‌خوانند، از طرف خداوند در اختیار افرادی خاص هست؛ و شیعیان براساس آیه «ولا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء» آن را علم غیبی می‌دانند که به امامان معصوم اعطا شده است؛ در این صورت آیا اختیارات پیامبر به آن دارنده‌ی «علم الكتاب» و یا علم غیب الهی که او را امام می‌نامیم، قابل واگذاری هست یا خیر؟

بنابراین موضوع «وحی رسالتی» را از «وحی غیر رسالتی» (علم الكتاب و یا علم اعطائی) می‌توان جدا کرد و برخی مقامات پیامبر در امور مسلمین را نیز بر این اساس می‌توان به امام تفویض شده دانست، بی‌آنکه نیازی به وحی رسالتی وجود داشته باشد.

شکی نیست که اصل «ما فوض الی النبی صلوات الله علیه فهو مفوض الینا» در گرو علم الهی و عصمتی است که از طرف خداوند به پیامبر و فردی اعطا شده که آقای کدیور او را به وصف «من عنده علم الكتاب» و شیعیان پیرو عصمت و علم الهی او را به وصف امام معصوم می‌شناسند، بنابر این تفویض امور حکومتی به امامی که خلیفه و جانشین پیامبر است، محتاج دارا بودن وحی نبوی نیست.

۱۸- توجه کنید ریشه این کژخوانی از کجا شروع شده، دو معادله را با هم مقایسه کنید:
معادله اول: ما فَوْضَ الی النبی (صلی الله علیه و آله) فهو مفوض الی علی و اولاده (علیهم السلام).
معادله دوم: ما فوض الی الائمة (علیهم السلام) فهو مفوض الی الفقهاء العدول.
اگر علم غیب و عصمت در تفویض مقامات نبی به ائمه موثر است، باید در تفویض مقامات امام به فقها نیز موثر باشد؟

متأسفانه نتیجه‌ای که از دو مقدمه گرفته‌اند، باطل است، زیرا در این قیاس ماده مقدمه اول «ما فوض الی النبی (صلی الله علیه و آله)» از جهت معنا به عینه در مقدمه دوم تکرار نمی‌شود تا بتوانند به این نتیجه برسند که در تفویض مقامات به فقها نیز، علم غیب و عصمت شرط است.

نوع تفویض مقام نبی به امام از نوع تفویض مقام امام به فقیه متفاوت است. فقیه در مقام تبیین آیات الهی نیست تا موجودیتش وابسته به برخورداری از علم اعطائی الهی و عصمت باشد؛ در حالی که امام به جهت مقام تبیین آیات باید از علم الهی و عصمت برخوردار باشد تا قادر بر هدایت الهی مردم باشد، در حالی که فقیه تنها مبین قول معصوم می‌باشد نه مبین آیات الهی.

۱۹- اگر سیمای دینداری که به نحوی تکیه بر شئون فرا بشری ائمه دارد در ادعیه شیعه مقایسه کنیم می‌بینیم که دو سنخ دعا و زیارت وجود دارد، سنخ اول متعلق به تفکر اول (تشیع اولیه) و سنخ دوم متعلق به تفکر دوم (تشیع مفوضه اعتدالی) است، سنخ اول دعاهای کمیل، ابو حمزه و دعاهای صحیفه سجادیه، مناجات شعبانیه و دعای عرفه است. در این دعاها یک کلمه اتکاء و توسل به غیر خدا نیست، هرچه هست مستقیم به محضر خدا رفتن است، این سیمای اصلی شیعه و امامت است که ما دنبال آن هستیم.

اجازه بدهید بگوییم ما دو مذهب داریم: ... ما تشیعی داریم که شاخصه‌اش خطبه سید الشهداء در روز عاشورا، خطبه نهج البلاغه و دعاهائی چون عرفه امام حسین است. و تشیع دیگری داریم که شاخصه‌اش توسل و شفاعت ائمه به جای توکل به ذات ربوبی است.

چون کتاب خدا، بسیار مورد توجه سخنران محترم است و همه را به آن دعوت می‌کنند، از ایشان می‌خواهم که به این آیات هم توجه کنند:

برای شفاعت: «من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه - بقره ۲۵۵»، «لا یملکون شفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا - مریم ۸۷»، «و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له - سبا ۲۳»

برای دعا و توسل: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله - مائده ۳۵»

برای لعن و نفرین بر تزییع‌کنندگان حق الله و الرسول و الامام در زیارت عاشورا: «ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب، اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون. بقره ۱۵۹». و...

همچنان‌که قرآن کتاب آسمانی ما، پس از نزول بر قلب پیامبر، وجه زمینی یافته تا آن را به اهل زمین برساند، ما وجود مبینی آسمانی را در کنار کتاب آسمانی ضروری می‌دانیم. اگر تنها کتاب خدا برای ما کفایت می‌کرد، دیگر وجود پیامبر و امام برای تبیین کتاب ضرورتی پیدا نمی‌کرد و همچنین ذخیره قرار دادن و غیبت الهی حضرت مهدی (عج) و انتظار ظهور ایشان برای روزی معین معنا نمی‌داشت، مگر آنکه اعتقاد به ظهور امام غائب را هم را از عقائد استحاله شده و تغلیظ شده بدانند!

اگر مشکلات جوامع اسلامی تنها با ادعای پذیرش «اطیعوا الله» حلّ می‌شد، دیگر به «اطیعوا الرسول و اولی الامر» نیازی نبود تا خداوند مردم را به آن دو دعوت نماید! متأسفانه تحلیل آقای دکتر کدیور به آن سمت و سو رفته که گوئی اطاعت خدا و رسول و اولی الامر و درک ارزش‌های هر یک از آنان، در عرض هم و احتمالاً معارض با یکدیگر هستند! در حالی که اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر در طول یکدیگر و مکمل هم می‌باشند.

در تصویری که ایشان از اطاعت خدا ارائه می‌دهند، هر مدعی‌ای می‌تواند داعیه معرفه الله داشته باشد، همان‌گونه که چنین ادعایی را بسیاری از ناهلان دارند؛ پس چگونه می‌توان از میان مدعیان، به کسانی که راه درست را تصویر می‌کنند، متوسل شد؟!

سخن آخر :

آقای دکتر کدیور ادعا می‌کنند که این، شیعه‌ی غالی و استحاله شده است که برای امامان خود طینتی فرابشری قائل است، و این شیعه استحاله شده است که دعا و توسل به امامان (علیهم‌السلام) را بر توکل بر خدا اولویت داده و به جای آن که مستقیماً به پیشگاه خداوند برود، به ائمه توسل می‌کند!

اما در مقابل صدها ماخذ و منبعی که فرق مختلف اهل سنت نقل کرده‌اند و در آن بر اساس روایاتی که از پیامبر اسلام شنیده‌اند، به طینت فرابشری ائمه معصومین اقرار و اعتراف کرده‌اند، چه می‌گویند؟! حتماً آن روایات را هم شیعیان ساخته و به برادران اهل سنت خود القاء کرده‌اند؟!!

شایسته است قدری از لاک بدبینی در آئیم و به حقایقی که شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند، احترام بگذاریم؛ آن‌هم نه از باب این که آن حقائق، احترام برانگیز است، بلکه از این باب که احترام گذاشتن به عقائد دیگران نشانه خردورزی است.

در پایان درخواست می‌کنم به دو نمونه از بیاناتی که در معرفی مقامات معنوی و دنیوی ائمه معصومین علیهم‌السلام در کتب معتبر اهل سنت مطرح شده است، توجه فرمائید:

الف:

« تبارک الذی انزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً، و بعثه مستقلاً باعباء الرسالة داعیا الیه باذنه و سراجاً منیراً ... وانتجب له امیرالمومنین علیاً اَخاً و عوناً و رداً و خلیلاً و رفیقاً و وزیراً و صیّره علی امر الدین والدنیا له موازراً و مساعداً و منجداً و ظهیراً ...

وجعله ابا بنیه، و جمع کل الفضائل فیه، و انزل فی شأنه: انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یوتون الزکاة و هم راکعون (مائده ۵۵) تعظیماً لشانه و تکریماً و توقیراً لمحله...

و صلی الله علی محمد عبده و نبیه المنعوت بالخلق العظیم، و المبعوث الی الثقلین بالکتاب الکریم، و علی امام الاولیاء و اولاده الائمه الاصفیاء، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً ... الصلاة و السلام ...

علی محمد نبیه ... و وصیّه اسدالله الغالب علی بن ابی طالب و آله و عترته الطاهرة المبارکة، و ذراریه الطاهرين
نجوم فلک العصمة ...

ترجمه:

پاک است خداوندی که قران را بر بنده اش فرو فرستاد برای این که بر جهانیان انذاردهنده باشد، و او را
به حقیقت رسالت مبعوث ساخت تا به اذن او دعوت کننده و چراغ روشنگر و نورانی به سوی خداوند باشند ...

و علی را برای او برادر و یاور و حامی و دوست و رفیق و وزیر قرار داد و او را بر امر دین و دنیا
همراه و کمک کننده و حمایت کننده شجاع و پشتیبان قرار داد ...

و او را پدر فرزندان قرار داد و در او جمیع فضائل را جمع کرد، و در شانش نازل کرد که: «انما ولیکم
الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یوتون الزکاة وهم راکعون - مائده ۵۵» تا تعظیمی و بزرگداشتی
برای منزلت او و نشانه ای برای جایگاهش باشد...

و خداوند بر بنده و پیامبرش محمد درود فرستاد که او را به خلق عظیم ستود، و برای دو جهان او را با
کتابش مبعوث ساخت و بر امام تمامی اولیاء و بر فرزندان برگزیده اش، آن کسانی که خداوند ناپاکی را از آنان
برداشته و آنان را پاک و مطهر قرار داد ... درود و سلام بر پیامبرش محمد ... و بر وصی او اسدالله الغالب علی
بن ابی طالب و خاندان و اهل بیت پاک و منزّه و مبارک او و بر فرزندان پاکش، ستارگان آسمان عصمت ...

متن فوق الذکر مقدمه کتاب «فرائد السمطين» تالیف: محدث بزرگ ابراهیم بن محمد الجوینی الخراسانی،
از برادران اهل سنت در قرن هفت و هشت هجری قمری است که کتاب خود را در بیان فضیلت اهل البیت
(علیهم السلام) نگاشته است، امیدواریم روش برادران اهل سنت بتواند برای ما حجّتی باشد که قائلان به فضائل
آسمانی ائمة اهل البیت (علیهم السلام) را غالی، و عملکرد و اعتقادشان را استحاله ی دینی نخوانیم.

ب: برای اتمام حجت، به نقل روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از زبان ابوهریره بسنده می‌کنم تا شاید راه مخالفان اهل البیت، درسی برای مدعیان تشیع ناب و اصیل گردد.

در باب اول از سمط اول ص ۳۶ در فضیلت اهل البیت علیهم السلام نقل شده است:

«عن العلاء بن عبدالرحمن، عن ابيه عن ابي هريره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: لما خلق الله تعالى آدم ابوالبشر و نفخ فيه من روحه، التفت آدم يمنه العرش، فاذا في النور خمسة اشباح، سجدا و ركعا، قال آدم: يا رب هل خلقت احدا من طين قبلي؟ قال: لا يا آدم، قال: فمن هولاء الخمسة الاشباح الذين اراهم في هيئتي و صورتی؟ قال هولاء خمسة من ولدك، لولا هم ما خلقتك. هولاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی، لولا هم ما خلقت الجنة و لا النار، و لا العرش و لا الكرسي، و لا السماء و لا الارض، و لا الملائك، و لا الانس و لا الجن.»

فانا المحمود و هذا محمد، و انا العالی و هذا علی، و انا الفاطر و هذه فاطمة، و انا الاحسان و هذه الحسن، انا المحسن و هذا الحسين ... »

« از علاء بن عبدالرحمن، از پدرش، از ابوهریره، از نبی خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که او گفت: هنگامی که خداوند آدم ابوالبشر را خلق کرد و در او از روحش دمید، آدم به اطراف عرش نظر کرد، پس در آن هنگام نوری را در حالت پنج شبح دید که رکوع و سجده می‌نمایند. آدم گفت: بارها! آیا قبل از من کسی را از خاک آفریدی؟ خداوند فرمود: نه ای آدم. گفت: پس آن پنج شبح که من آن‌ها را در هیبت خود می‌بینم، کیستند؟ خداوند فرمود: آنان پنج تن از فرزندان تو هستند، اگر آنان نبودند تو را خلق نمی‌کردم، آنان کسانی هستند که برای آنان پنج نام از نام‌های خود را مشتق ساختم، اگر آنان نبودند بهشت و جهنم را نمی‌آفریدم، عرش و کرسی را نمی‌آفریدم، آسمان و زمین را نمی‌آفریدم، ملائک و جن و انس را نمی‌آفریدم، پس من محمود و او محمد است، من بلند مرتبه و او علی است، من شکافنده هستم و او فاطمه است، و من احسان کننده و او حسن، و من نیک‌کردار و او حسین است ... »

قابل توجه اینکه این حدیث معتقدات برخی از برادران اهل سنت است، نه شیعه غالی و تشیع استحاله

شده!

اگر چه برخی مخالفان از فضائل آسمانی امامان اهل البیت (علیهم السلام) سخن گفته‌اند تا از فضیلت ارضی آنان سخن به میان نیاید، اما هستند کسانی که از فضائل زمینی امامان سخن می‌گویند تا از فضیلت آسمانی آن‌ها چیزی گفته نشود!

اگر متن مقدمه و این حدیث را از استحاله‌های قرن سوم به بعد ندانیم، و یا آن را از القائنات شیعیان غالی در میان اهل سنت نخوانیم، به عنوان یک سند در فضائل آسمانی، سندی زنده و گویاست و بی‌نیاز از تفسیر است.

در خانه اگر کس است، یک حرف بس است .

والسلام